

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
بدین بوم و برزنده یک تن مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

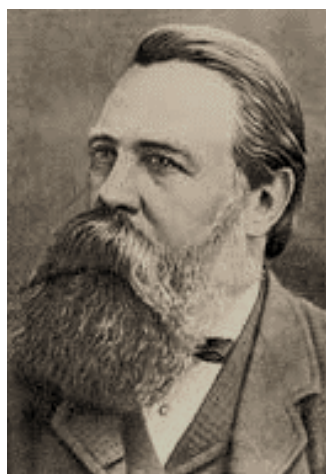
[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

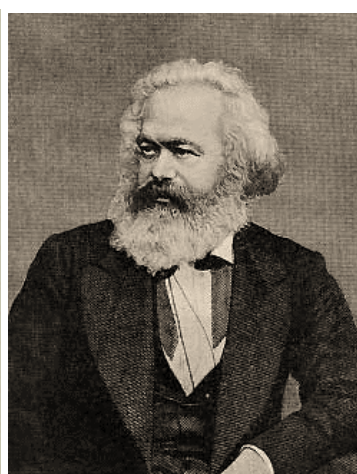
سیاسی

نویسندگان: مارکس-انگلس  
برگردان از: حمید محوی  
ویراستار پورتال: موسوی  
۲۶ جنوری ۲۰۱۹

پرولتاریای جهان متحد شوید!



فردریش انگل



کارل مارکس

گزیده نوشته ها درباره استعمار

۱۷

۲۷- کارل مارکس: گزیده ای از مقاله: «مسألة هند»

لندن، ۲۸ جولای ۱۸۵۷

سخنرانی آقای دیزرائیلی<sup>۱</sup> درباره شورش در هند می توانست به شکل جزوه حزبی برای آگاهی عمومی در زمینه شناخت امور عملی انتشار یابد و در مدرسه هنرها و فنون نیز خوانده شود و یا حتی به شکل مقاله برای کسب جایزه در کنکور آکادمی برلین معرفی شود. خصوصیت بی طرفانه شگفت آور این سخنرانی، در زمان و مکان، و به مناسبتی که

<sup>۱</sup>مارکس به سخنرانی دیزرائیلی Disraëli رئیس حزب سیاسی انگلیس (Tory یا Torie) اشاره دارد که در ۲۷ جولای ۱۸۵۷ در مجلس عوام طی بحث و جدل درباره هند ایراد کرد.

برای عرضه آن انتخاب شده بود، کافی ست تا کاملاً به ما نشان دهد که در تناسب با هیچ زمان و مکان و هیچ مناسبتی نبوده است. فصلی درباره انحطاط امپراتوری روم که خیلی خوبی می توانست در کتابهای مونتسکیو و گیبون<sup>۲</sup> جای بگیرد، پوچ خواهد بود، ولی شنیدن آن از زبان سناتور رومی خاصه موضوعی بود که می بایستی از انحطاط جلوگیری کند. حقیقت این است که در پارلمانهای مدرن، می توانیم تصور کنیم، به مثابه نقشی که چندان هم بی هوده و بی ارزش نیست، یعنی نقش سخنران مستقلی که نظر به نا امیدی از تأثیر گذاری روی روند کنونی، به موضعگیری خنثی و طنز پردازانه بسنده می کند. دیزرائیلی رهبر رسمی حزب قدیمی<sup>۳</sup> چنین نقش ظاهراً پیروزمندانه ای را شکست قطعی تلقی می کرد. شورش ارتش هند مطمئناً فرصت بی بدیلی برای نطقی هیجان انگیز فراهم کرده بود، ولی با قطع نظر از شیوه بیان خسته کننده در بررسی موضوع، باید پیروسیم که جوهر اصلی لایحه پیشنهادی که انگیزه نطق او را تشکیل می داد کدام بود؟ در واقع طرح پیشنهادی وجود نداشت. او به گونه ای جلوه می داد که گوئی قویاً خواهان خواندن پرونده های رسمی ست در حالی که کاملاً مطمئن نبود که یکی از آنها واقعاً وجود خارجی داشته باشد و درباره پرونده دوم نیز مطمئن بود که رابطه فوری با موضوع او ندارد. سخنرانی و طرح پیشنهادی خالی از هر نقطه مفصلی با موضوع اصلی بود، به جز این که طرح پیشنهادی به مثابه مقدمه ای برای سخنرانی بی هدف به خدمت گرفته شد و گویا خود موضوع ارزش بررسی نداشت. با وجود این، همانند نظریاتی پخته و تأملات عمیق نزد برجسته ترین مردان دولت انگلستان، در حاشیه قدرت، باید توجه کشورهای خارجی را جلب کند، من در اینجا به گفته های خود او بسنده می کنم، تحلیلی خلاصه از نظریاتش «درباره زوال امپراتوری انگلیس و هند».

«اغتشاشات در هند آیا نشان گریز از خدمت در ارتش است و یا این که باید آن را قیام ملی تلقی کنیم؟ رویکرد اغتشاشات آیا نتیجه یک جهش آنی بوده یا پشتیبانی و تبنانی سازمان یافته داشته است؟»

آقای دیزرائیلی اطمینان می دهد که کل مسأله به این دو نکته بستگی دارد. او می گوید، پیش از این ده سال گذشته، امپراتوری بریتانیا در هند روی اصول قدیمی بنیانگذاری شده بود: /*اختلاف بینداز و حکومت کن*، ولی این اصل با رعایت ملیت های مختلفی که هند را تشکیل می داد، و با اجتناب از نفوذ به عرصه مذهبی، و به همین گونه با حفظ مالکیت زمین به کار بسته شد. و ارتش سپاهیان<sup>۴</sup> را نیز به مثابه سوپاپ اطمینان برای کنترل گرایشان اخلاک‌گرانه به خدمت گرفتند.

ولی در کوران سالهای اخیر اصل تازه ای در دولت هند مطرح گردید و به جریان افتاد و آن هم تخریب ملیتها بود. این اصل به وسیله اعمال زور برای تخریب شاهزاده های بومی، تغییر وضعیت مالکیت و مداخله در امور مذهبی مردم. در سال ۱۸۴۸، مشکلات مالی کمپانی هند شرقی به نقطه ای رسید بود که ضرورتاً باید به هر شکلی که شده درآمدهایش را افزایش می داد. بر این اساس، بیانیته هیأت مشاوره<sup>۵</sup> منتشر شد و بی هیچ پرده پوشی اعلان کرد که یگانه راه برای افزایش درآمد گسترش سرزمینهای بریتانیایی با تصاحب املاک شاهزاده نشینهای بومی ست. بر اساس

<sup>۲</sup> در اینجا به کتاب مونتسکیو اشاره دارد: «تأملاتی درباب دلایل گسترش و زوال رومیها»، که نخستین بار به شکل ناشناس در سال ۱۷۳۴ در آمستردام منتشر شد، و ادوارد گیبون Edward Gibbon تاریخ شناس و مرد سیاسی بریتانیایی (۸ مه ۱۷۳۷ - ۱۶ ژانویه ۱۷۹۴) که با کتاب «تاریخ انحطاط و سقوط امپراتوری روم» شهرت خاصی دارد. این کتاب برای نخستین بار در لندن به سال ۱۷۷۶ تا ۱۷۸۸ منتشر شد.

<sup>۳</sup> اعضای حزب بریتانیایی از اشراف زمیندار بزرگ و سرمایه داران مالی بودند. از دوران بنیانگذاری آن در قرن هفدهم، حزب همیشه از سیاست داخلی و افسرگرا دفاع کرده است. با گسترش سرمایه داری انگلیس، اعضای حزب بریتانیایی جایگاه ممتاز سیاسی و انحصار پارلمان را از دست دادند. در نزدیکیهای سال ۱۸۵۵ حزب مضمحل شد و ترکیب طبقاتی آن تغییر کرد و به اتحاد اشراف زمیندار با سرمایه داران بزرگ انجامید، در سال ۱۸۶۰-۱۸۵۰ حزب قدیمی به تشکیل حزب محافظه کار انجامید.

<sup>۴</sup> Cipayes

<sup>۵</sup> هیأت مشاوره که معاونت حاکم کل لرد دلهاوسی را به عهده داشت

این اصل، پس از مرگ راجه منطقه ستارا، وارث او که فرزند خوانده اش بود از سوی کمپانی هند شرقی به رسمیت شناخته نشد و ستارا به املاک کمپانی ضمیمه شد. از این پس، هر بار که شاهزاده ای بی آن که وارث طبیعی داشته باشد چشم از جهان فرو می بست، قانون ضمیمه سازی به کار بسته می شد. ولیعهد خوانده سنگ بنای جامعه هند دائماً از سوی دولت کنار گذاشته شد. به این ترتیب، از سال ۱۸۴۸ تا ۱۸۵۴ سرزمینهای بیش از دوازده شاهزاده مستقل را با اعمال زور به امپراتوری بریتانیا ضمیمه کردند. در سال ۱۸۵۴، شاهزاده نشین برار<sup>۶</sup> که ۱۲۸۷۴۷ کیلومتر مربع را فرا می گرفت، با جمعیتی برابر با چهار تا پنج میلیون نفر و با گنجینه ای عظیم با اعمال زور به تصرف کمپانی درآمد. آقای دیزرائیلی فهرست تصرفات را با اوده در شمال شرقی هند به پایان رساند، که موجب تصادم دولت هند شرقی با هندی ها و حتا مسلمانان شد. آقای دیزرائیلی در ادامه گفتار هایش نشان می دهد که چگونه وضعیت مالکیت در هند با نظام جدید دولت طی ده سال گذشته دچار دگرگونی شده است.

او می گوید: «اصل قانون به تصویب رسیده در هند ویژه شاهزاده ها و سرزمینهایشان نیست، بلکه فراگیر هر فردی ست که مالک زمین بوده و به دین هندو اعتقاد دارد.»

(...)

آقای دیزرائیلی ارزش زمینهای را که از مالکان گرفته اند به بیش از ۵۰۰۰۰۰ لیور استرلینگ در سال محاسبه کرده است، در بنگال ۳۷۰۰۰۰ لیور در بمبئی، ۲۰۰۰۰۰ لیور در پنجاب و فهرست ادامه دارد. با نارضایتی از این روش در توقیف اموال بومیان، دولت بریتانیا از پرداخت حقوق بزرگان کشور که بر اساس قرارداد متعهد شده بود امتناع کرد.

آقای دیزرائیلی گفت: «این وضعیت، مصادره املاک از راه های نوین است، ولی در گسترده ترین، شگفت آورترین و شوک آورترین سطوح.»

سپس آقای دیزرائیلی به بررسی نفوذ در وادی مذهب بومیان می پردازد، نکته ای که نیازی به تأخیر روی آن نداریم. با این مقدمه چینی ها نتیجه می گیرد که اغتشاشات کنونی در هند به گریز از خدمت در ارتش خلاصه نمی شود، بلکه یک قیام ملی ست و سپاهیان نیز عنصر فعال آن هستند. او نطق خود را با هشدار به دولت پایان داد که باید به جای تداوم سیاست تجاوزکارانه توجه خود را روی بهبود وضعیت داخلی هند متمرکز کند.

نوشته کارل مارکس، ۲۸ جولای ۱۸۵۷

منتشر شده در نیویورک دیلی تریبون شماره ۵۰۹۱، در ۱۴ اگست ۱۸۵۷

<sup>۶</sup> Bérar

افغانستان کشور آسیائی وسیعی ست که در شمال غربی هند و بین ایران و هند واقع شده، و از سوی دیگر بین هندوکش و اقیانوس هند محدود می باشد، و تا پیش از این نیز مناطقی از ایران در خراسان و کوهستان و هرات و به همین ترتیب بلوچستان، کشمیر، سند و بخش قابل ملاحظه ای از پنجاب را در بر می گرفته است.<sup>۸</sup> در سر حدّات کنونی، جمعیت افغانستان احتمالاً حدود چهار میلیون نفر است. موقعیت جغرافیائی افغانستان و خصوصیات ویژه مردم این کشور از نظر سیاسی واجد اهمیت قابل توجهی است و نمی توان آن را در رابطه با مسائل آسیای مرکزی دست کم پنداشت.

دولت آن سلطنتی ست ولی اقتدار شاه در رابطه با اتباع دلیر و نافرمان او، امری نامطمئن به نظر می رسد. کشور به مناطق مختلفی تقسیم شده و هر منطقه توسط نماینده شاه اداره می شود و هم اوست که مالیات ها را دریافت کرده و به پایتخت ارسال می کند.

افغان ها نژادی اصیل، دلیر، نیرومند و مستقل هستند. تنها فعالیت آنها دامداری و کشاورزی است و نسبت به تجارت و حرفه های دیگر کاملاً بی اعتناء به نظر می رسند و اساساً چنین فعالیت هائی را با تحقیر به هندی ها و دیگر ساکنان شهرها واگذار می کنند.

برای افغان ها، جنگ محرکی ست که در زندگی و فعالیت های یکنواخت آنان تنوعی تازه ایجاد می کند. افغان ها به قبایل مختلفی تقسیم می شوند که در رأس آنها رؤسای مختلف، به تعریفی خاص، و به شکل فئودالی حکمرانی می کنند. تنفر رام نشدنی افغان ها از قدرت، و عشق به استقلال فردی مانع از این بوده است که به ملّتی قدرتمند تبدیل شوند. با وجود این، همین بی ثباتی و خود اختیاری، از آنان همسایگان خطرناکی ساخته است. چرا که برای تسلیم شدن به بوالهوسی هایشان مستعد بوده و از همین رو، تمایلاتشان بر احتی می تواند به تحریک توطئه های ماهرانۀ جهان سیاست به فعالیت واداشته شود.

دو طایفه اصلی در میان پشتون ها، یعنی درانی ها و غلجائی ها (تلفظ پشتو: «غلزئی») بی وقفه چاقوهایشان را برای یک دیگر بیرون می کشند. درانی ها قدرتمندترین طایفه هستند و بر حسب چنین قدرتی ست که رئیس آنان یا خان

<sup>7</sup> همه پاورقی های این بخش به همکاری و تصحیح استاد قدیمی تاریخ، سید حسین موسوی از سایت افغانستان آزاد/آزاد افغانستان انجام گرفته و مترجم فقط تنظیم آن را به عهده داشته است. جملات ایشان داخل گیومه مشخص شده است. این پاورقی برای مقاله «افغانستان» برای تصحیح اشتباهات انگلس از دیدگاه رفیق سید حسین موسوی ضروری بوده است. بخش دیگری از تصحیحات ایشان در خود متن بعضاً داخل پرانتز و گیومه گنجانده شده، و خاصه درباره تلفظ صحیح برخی واژگان باید از ایشان سپاسگذار باشیم. رفیق موسوی برای توضیحاتشان تأکید داشتند که مراجعات او را به اعتبار کتاب «افغانستان در مسیر تاریخ» اثر میر غلام غبار تلقی کنیم. صفحات ۵۶۵-۵۷۳ نشر مرکز نشراتی میوند سال چاپ ۱۳۸۰ هجری خورشیدی.

<sup>8</sup> ترسیم وضعیت جغرافیائی افغانستان تا حدودی اشتباه است، «زیرا سلسه کوه های هندوکش، افغانستان را شرقاً و غرباً به دو قسمت تقسیم نموده است. این سرحدات از نیمه قرن ۱۸ به بعد تا کنون همین قسم بوده است، فقط مقداری از آن را روسها در اواخر قرن ۱۹ اشغال نموده است.» درباره هرات نیز باید دانست که «هرات هم آن زمان جزء افغانستان بوده است.»

خود را شاه افغانستان می‌داند. درآمد او معادل ده میلیون دالر است. ولی حیطة اصلی اقتدار او فقط به قبیله خود او محدود می‌شود. مأموران نظامی اساساً از جانب درانی‌ها تأمین می‌شود و بقیه ارتش از میان قبایل دیگر و ماجراجویانی که به امید مزد و غارت به آن می‌پیوندند. امور دادگستری در شهرها به حاکم شرع واگذار می‌شود ولی افغان‌ها به ندرت به قانون مراجعه می‌کنند. قدرت خان‌ها در امور کیفری در حد حق تعیین مرگ و زندگی است. انتقام خون ریخته شده نزد آنان وظیفه ای فامیلی است. با این وجود مردمی آزاد منش و سخاوتمندند و وقتی که تحریکشان نکنند، مهمان نوازی نزد آنان از چنان تقدسی برخوردار است که حتی اگر دشمن خونی باشد و با او نان و نمک بخورد، حتی اگر از روی خدعه گری باشد، از انتقام مبرا خواهد ماند و حتی می‌تواند در برابر مخاطرات دیگر از میزبان خود درخواست حمایت کند.

افغان‌ها مسلمان و سنی‌مذهب هستند، ولی تعصب خاصی ندارند و ازدواج بین سنی و شیعه امر استثنائی به حساب نمی‌آید. افغانستان به طور متوالی زیر سلطه مغول و ایران بوده است.<sup>۹</sup> پیش از رسیدن انگلیس‌ها به سواحل هند، تهاجمات خارجی به دشت‌های هندوستان پیوسته از طریق افغانستان صورت می‌گرفت. سلطان محمود، چنگیزخان، تیمورخان و نادرشاه، همگی از همین راه عبور کرده‌اند.

در سال ۱۷۴۷، پس از مرگ نادر، احمد شاه که هنر جنگ را نزد ماجراجویان نظامی آموخته بود، بر آن شد تا به سیطره ایران پایان دهد. در عهد سیادت او افغانستان به اوج بزرگی و شکوفائی خود در دوران مدرن رسید. او به خاندان سدوزی تعلق داشت و اولین کاری که انجام داد تصاحب غنائمی بود که رئیس مرحوم خود او از هند آورده و باقی گذاشته بود. در سال ۱۷۴۸، او به تاراندن والی مغول در کابل و پیشاور نائل آمد و با عبور از رود سند به سرعت پنجاب را تسخیر کرد. سیطره او از خراسان تا دهلی گسترش یافت و حتی با شاهزادگان محرات («گجرات باید باشد») به زور آزمائی پرداخت.

با وجود این، چنین جنگ‌هایی مانع از این نبود که او از هنر صلح کاملاً بی‌بهره باشد، او حتی موفق شد که نام خود را به عنوان شاعر و تاریخ‌نویس زبان زد خاص و عام کند. احمد شاه در سال ۱۷۷۳ از جهان رفت و تاج پادشاهی را برای پسرش تیمور به ارث گذاشت. ولی چنین مسؤولیتی از عهده تیمور خارج بود و قندهار را که پدرش بنیانگذاری کرده بود، یعنی شهری که در مدت کوتاهی به شهر پر جمعیت و ثروتمندی تبدیل شده بود، رها کرد و پایتخت حکومت خود را در کابل مستقر کرد. در طول حکومت او اختلافات قبیله‌ئی که احمد شاه آن را از بین برده بود، دوباره به حالت فعال در آمد.

تیمور در سال ۱۷۹۳ درگذشت و زمان موسوم به زمان شاه جانشین او شد. این شاهزاده رؤیای افزایش قدرت مسلمانان هند را در سر می‌پروراند. ولی چنین طرحی تصرفات انگلیس را قویاً به مخاطره می‌انداخت، به طوری که سر جان ملکم مأموریت یافت که در سر حدّات به ملاقات افغان‌ها برود و آنان را به آرامش و احترام به قانون دعوت کند، و از طرف دیگر با ایران باب مذاکره هائی را گشودند تا چنانچه افغان‌ها بخواهند دست به حرکتی بزنند، در این صورت با

<sup>۹</sup> «این حکم انگلس هم درست نیست زیرا سلسله‌های مستقلی مانند صفاریان، غزنویان و غوریان را نادیده گرفته، به علاوه پادشاهان نژاد پشتون که برای قرن‌ها زن و مرد بر هند حکم می‌راندند و مأمّن اصلی شان افغانستان کنونی بود را نادیده گرفته است.»  
۳- «تا جایی که مورخین افغانستان می‌نگارند، شورش‌های داخلی همه و بدون استثناء ریشه در تحریکات استعماری داشته است. چنانچه در قضیه کشته شدن سردار پاینده محمد بعد از آن که وی با یک تن از جواسیس انگلستان به نام «میا غلام محمد هندی» در همکاری با تعدادی از خوانین دیگر توطئه نموده قصد جان شاه و وزیر را نمود و بالفعل دستگیر گردیدند، جاسوس در حین فرار دستگیر و اعدام گردید. تمام شورشهای دوران زمانشاه که بین پادشاهان درانی و محمد زائی هیچ یک به مانند وی وطن دوست نبود، حاصل توطئه‌های مستقیم انگلیس و همکاری خایبانه «فتح علیشاه قاجار» بود که به مانند یک بازیچه توسط سرجان ملکم مورد سوء استفاده قرار می‌گرفتند.»

همکاری ایران از دو سو در معرض آتش قرار گیرند.

با وجود این، چنین پیشگیری هائی ضرورتی نداشت زیرا زمان شاه بیش از اندازه گرفتار دسیسه چینی ها و شورش های داخلی بود و طرح های بلند پروازانه خود را نقش بر آب می دید. محمود برادر شاه، شهر هرات را به تصرف خود در آورد و می خواست آن را به حکومتی مستقل تبدیل کند، ولی طرح او نیز با شکست مواجه شد و به ایران گریخت. زمان شاه به یاری خاندان بارکزائی بر تخت سلطنت جلوس کرده بود که در رأس آن سردار پاینده محمد خان ملقب به سرفراز خان قرار داشت. انتخاب وزیری از جانب زمان شاه که محبوبیتی در بین مردم نداشت، موجب تنفر طرفداران قدیمی او شد و بر این اساس بود که توطئه چینی کردند، ولی با آشکار شدن چنین توطئه ای، سرفراز خان کشته شد.<sup>11</sup>

در پی چنین حوادثی شورشیان محمود را فراخواندند، و زمان شاه زندانی شد و چشم هایش را نیز درآوردند. پس از محمود که درانی ها از او حمایت کرده بودند، غلجائی ها شاه شجاع را داشتند که مدتی بر تخت سلطنت نشست ولی سرانجام با توطئه و خیانت طرفداران خودش متواری و به سیک ها پناهنده شد. در سال ۱۸۰۹ ناپلئون ژنرال گاردن را به ایران فرستاد و به این امید که فتح علیشاه را به تسخیر هند تشویق کند، و دولت انگلیس در هند نیز نماینده ای به دربار شاه شجاع فرستاد که مقاومتی را در مقابل ایران سازماندهی کند. در این دوران راجیت-سینگ<sup>11</sup> با افتخار به قدرت رسیده بود. او از جمله رؤسای سیک بود که با تدبیر به کسب استقلال از افغان ها نائل آمده، و حکومت خود را در پنجاب مستقر کرده بود، و به این ترتیب لقب ماهاراجا (شاه کبیر) به او داده بودند و مورد احترام دولت انگلیس و هند نیز بود. با وجود این محمود قدرت طلب و غاصب، نمی بایستی مدت زیادی از پیروزی خود خشنود باشد. فتح خان که از وزرای او بود متناوباً بر اساس بلند پروازی ها و منافع شخصی بین محمود و شاه شجاع رفت و آمد می کرد، و سرانجام توسط پسر شاه به نام کامران دستگیر شد و پس از در آوردن چشم هایش او را به قتل رساند. خاندان وزیر قدرتمندی که به قتل رسیده بود، برای انتقام خون او قسم یاد کردند. در نتیجه شاه دست نشانده یعنی شاه شجاع را فراخواندند و محمود متواری شد. با این وجود شاه شجاع، که موجب نارضایتی هائی شده بود، خیلی زود قدرت را به یکی از برادرانش واگذار نمود. محمود به هرات که تحت سلطه او بود گریخت و پس از درگذشت وی به سال ۱۸۲۹، پسرش کامران جانشین او شد. خاندان بارکزئی که از این پس در اوج قدرت به سر می بردند، سرزمین را بر اساس سنت های ملی بین اعضاء تقسیم کردند، به این معنا که منازعات ادامه می یابد ولی تنها در مقابله با دشمن مشترک خواهد بود که اتحاد خود را باز می یابند. یکی از برادران محمد عظیم خان شهر پیشاور را در اختیار خود داشت و به خاطر آن به راجیت سینگ مالیات می پرداخت، یکی دیگر در غزنی، و سومی در قندهار، در حالی که دوست محمد که قدرتمندترین این خاندان بود در کابل حکومت می کرد. و نزد هم او بود که به سال ۱۸۳۵، کاپیتان الکساندر برنس<sup>12</sup> را در مقام سفیر فرستادند، یعنی در دورانی که انگلستان و روسیه در مورد ایران و آسیای مرکزی، علیه یک دیگر دسیسه چینی می کردند.

به این ترتیب به دوست محمد قول اتحادی را داد که خوشایند او واقع نشد. چه دولت انگلیس و هند از او تمام انتظارات

<sup>10</sup> «تا جایی که مؤرخین افغانستان می نگارند، شورش های داخلی همه و بدون استثناء ریشه در تحریکات استعماری داشته است. چنانچه در قضیه کشته شدن سردار پاینده محمد بعد از آن که وی با یک تن از جواسیس انگلستان به نام «میا غلام محمد هندی» در همکاری با تعدادی از خوانین دیگر توطئه نموده قصد جان شاه و وزیر را نمود و بالفعل دستگیر گردیدند، جاسوس در حین فرار دستگیر و اعدام گردید. تمام شورشهای دوران زمانشاه که بین پادشاهان درانی و محمد زئی هیچ یک به مانند وی وطن دوست نبود، حاصل توطئه های مستقیم انگلیس و همکاری خایانه «فتهعلیشاه قاجار» بود که به مانند یک بازیچه توسط سرجان ملکم مورد سوء استفاده قرار می گرفتند.»

<sup>11</sup> Rajit Singh

<sup>12</sup> Alexandre Burnes

ممکن را داشت ولی بی آن که ما به ازائی پیشنهاد کند. در سال ۱۸۳۸ ایرانی ها به مدد روس ها هرات را محاصره کردند که در واقع کلید افغانستان و هند بود. یک نماینده ایرانی و یک نماینده روس به کابل گسیل شدند و دوست محمد با وجود رأی منفی بریتانیائی ها از قبول هر گونه تعهد عینی، از آنان استقبال به عمل آورد و موجب گشایش هائی برای طرف مقابل شد.

کاپیتان الکساندر برنس رفت، و لرد اُکلاند<sup>۱۳</sup> که والی اعظم هند بود، تحت تأثیر دبیر دفتر خود مک ناتن<sup>۱۴</sup> مصمم گشت تا دوست محمد را به دلیل عملی که مرتکب شده بود تنبیه کند و بر این اساس برکنار شد و شاه شجاع را به عنوان جایگزین او طرح ریزی کردند که از جیره بگیران دولت هند بود. به این ترتیب قراردادی با شاه شجاع و سیکها منعقد شد: شاه به جمع آوری سپاهی پرداخت که حقوق آنها را دولت بریتانیا می پرداخت و آموزش آنها نیز به عهده افسران بریتانیائی بود، و در عین حال واحدهای انگلیسی- هندی در منطقه ستلج<sup>۱۵</sup> متمرکز شدند. مک ناتن به معاونت برنس این لشکر کشتی را به عنوان فرستاده انگلیس در افغانستان همراهی می کرد. در این فاصله زمانی ایرانی ها به محاصره هرات خاتمه دادند و در نتیجه یگانه انگیزه مداخله در افغانستان از میان برداشته شده بود. با وجود این در دسامبر ۱۸۳۸ واحدهای نظامی به طرف سند حرکت کردند: تمامیت کشور را به تسلیم واداشتند و از این پس باید به نفع سیک ها و شاه شجاع باج و خراج بپردازند.

به تاریخ ۲۰ فبروری ۱۸۳۹، ارتش بریتانیا از رود سند عبور کرد. این ارتش شامل تقریباً ۱۲۰۰۰ مرد جنگی به همراهی ۴۰۰۰۰ غیر نظامی بود و البته بی آن که سپاهی را که اخیراً شاه شجاع ایجاد کرده بود به حساب بیاوریم<sup>۱۶</sup>. در ماه مارچ به گذرگاه بولان رسیدند، اندک اندک کمبود مواد غذایی و علوفه اولین نتایج خود را با سقط شدن صدها شتر اعلان کرد، و بخش قابل ملاحظه ای از بار و بندیل ها از دست رفت. در ۷ اپریل از گذرگاه خوجاک بی آنکه به مقاومتی برخورد کنند عبور کردند، و در ۲۵ اپریل وارد قندهار شدند، یعنی شهری که شاهزاده های افغان، برادران دوست محمد رها کرده بودند. پس از دو ماه استراحت، سر جان کین<sup>۱۷</sup>، فرمانده لشکر با به جا گذاشتن یک بریگاد به فرماندهی نات<sup>۱۸</sup> در قندهار، با بخش کثیر لشکرش به طرف شمال حرکت کرد.

غزنی، قلعه تسخیر ناپذیر افغانستان در ۲۲ جولای فرو ریخت. یک سرباز فراری خبر آورده بود که دروازه کابل یگانه جائی ست که سنگر بندی نشده. به این ترتیب دروازه کابل را منفجر کردند و شهر به همین راهکار هدف حمله قرار گرفت.

بعد از چنین مصیبتی، سپاهی که دوست محمد گردآوری کرده بود بیرق را به زمین نهادند و به این ترتیب در ۶ اگست تمام دروازه های کابل گشوده شد. شاه شجاع ظاهراً تاجگذاری کرد ولی قدرت واقعی در اختیار مک ناتن بود که تمام مخارج این شاهزاده را از خزانه هند می پرداخت. اینگونه به نظر می رسید که تسخیر افغانستان کاملاً به انجام رسیده و بخش مهمی از قطعات نظامی برگردانده شدند.

ولی افغان ها به هیچ عنوان از این که تحت فرمانروائی کافران فرنگی<sup>۱۹</sup> باشند خوشنود نبودند، و بین سالهای ۱۸۴۰ و در تمام طول سال ۱۸۴۱ شورش ها یکی پس از دیگری سر تا سر کشور را به ناآرامی کشاند. واحدهای نظامی

<sup>13</sup> Lord Auckland

<sup>14</sup> W. Mc Naghten

<sup>15</sup> Satledj

<sup>16</sup> «تمام نیروی نظامی انگلیسها حین تجاوز بر افغانستان ۴ هزار نفر بود»

<sup>17</sup> Sir John Keane

<sup>18</sup> Nott

<sup>19</sup> Feringhee Kaffirs

انگلیس- هندی بناچار دائم باید در حرکت باشند. با وجود این، مک ناتن بر این عقیده بود که این وضعیت در افغانستان عمومی و عادی ست و به متروپل نوشته بود که همه امور بخوبی پیش می رود و قدرت شاه شجاع در حال تثبیت است و با این حساب اخطارهای نظامیان و دیگر مأموران سیاسی کاملاً بی نتیجه ماند. سال ۱۸۴۰ دوست محمد خود را به بریتانیایی ها تسلیم کرده بود که بعداً او را به هند فرستادند.

تمام شورش هائی که در طول تابستان سال ۱۸۴۱ به وقوع پیوست سرکوب شد و در اطراف ماه اکتوبر، مک ناتن در مقام منتخب والی بمبئی آماده شد تا با قطعات نظامی تحت فرماندهی اش، به سوی هند حرکت کند. ولی دیری نپایید که طوفان درگرفت.

اشغال افغانستان برای خزانه هند سالی ۱۲۵۰۰۰۰ لیور استرلینگ تمام می شد. و باید مخارج ۱۶۰۰۰ نظامی انگلیس- هندی و قطعات شاه شجاع و ۳۰۰۰ سرباز دیگر را تأمین می کردند که در سند و گذرگاه بولان مستقر کرده بودند. مخارج دربار شاه شجاع، کارمندان و تمام مخارج دولت او به عهده خزانه هند بود. علاوه بر این، رؤسای افغان کمک های مالی دریافت می کردند و یا به بیان دیگر باید از همان منبع خریداری می شدند که مانع خساراتی شوند که از سوی آنان تهدیدشان می کرد. مک ناتن اعلام کرده بود که ادامه این وضع امکان ناپذیر است و مخارج افغانستان دیگر قابل تحمل نیست. بنابراین در پی راه حلی برای کاهش بودجه، به این نتیجه رسید که راهی نیست مگر کاهش کمک های مالی به رؤسا. از همان روزی که او چنین طرحی را به اجراء گذاشت، رؤسا نیز طرح توطئه ای را برای پایان بخشیدن به سیطره بریتانیایی ها به اجراء گذاشتند، به شکلی که خود مک ناتن به وسیله ای تبدیل شد برای تمرکز نیروهای شورشگر که تا اینجا به شکل پراکنده در نا هماهنگی و نبود یکپارچگی در عمل علیه متجاوزان می جنگیدند. در همان سان روشن است که در این دوران تنفر از تسلط بریتانیا نزد افغان ها به نقطه اوج خود رسیده بود. فرماندهی انگلیس ها در کابل به عهده جنرال الفینستون<sup>۲۰</sup> بود که پیر مردی نقرسی، نامصمم، متناقض و کاملاً نالایق بود. قطعات نظامی پشت دیوارهای سنگربندی شده موضع می گرفتند ولی دیوارها به اندازه ای گسترده بود که همه پادگان به سختی قادر به نگهداری از آن می شد چه رسد به این که قطعات را برای نبرد به مناطق باز بفرستند. ساخت و ساز دیوارها و سنگرها و چاله ها و جان پناه ها به اندازه ای نامناسب و سست بود که اسب براحتی از آن عبور می کرد. و علاوه بر این ها از آنجائی که گوئی همه این نقاط ضعف کم بودند، وضعیت خود اردوگاه را نیز باید یادآور شویم، زیرا در وضعیتی به سر می برد که طعمه خوبی بود برای تک تیراندازهایی که در بلندی های پیرامون می توانستند موضع بگیرند، و علاوه بر این، همه نیازمندیها، آذوقه و دارو در فاصله ای نسبتاً دور از اردوگاه نگهداری می شد و چند باغ با دیوارهای بسته و یک قلعه کوچک که توسط انگلیس ها اشغال نشده بود، بین آنها فاصله می انداخت. قلعه بالا حصار در کابل می توانست اردوگاه زمستانی بسیار مطمئنی برای همه لشکر باشد، ولی برای خوشنودی شاه شجاع هیچ پادگانی به آنجا نفرستاده بودند.

دوم نومبر ۱۸۴۱ شورش آغاز شد. خانه الکساندر برنس در شهر مورد حمله قرار گرفت و او به قتل رسید. جنرال بریتانیایی هیچ واکنشی از خود نشان نداد، و بی مجازات ماندن چنین حرکتی به شورشگران قدرت تازه ای بخشید. الفینستون سرگردان و طعمه فرامین متناقض شده بود و دیری نگذشت که شیرازه همه امور از هم گسیخت، یعنی همان چیزی که ناپلئون در سه کلمه تعریف کرده است: فرمان، ضد فرمان، بی نظمی. «بالا حصار» بی دفاع مانده بود و قطعاتی را هم که برای سرکوب شورشیان فرستاده بودند شکست خوردند، و همین موجب شد که افغان ها بیش از پیش

<sup>20</sup> Général Elphinston



تشویق شوند. ۳ نومبر استحکامات مجاور اشغال شد. ۹ نومبر استحکامات دیده بانی که فقط با ۸۰ نظامی محافظت می شد توسط افغان ها اشغال شد و بریتانیایی ها دچار گرسنگی شدند. از ۵ نومبر الفینستون می خواست با افغان ها وارد مذاکره شود تا با آنها راهی را برای خروج از کشور معامله کند. سر انجام در اواسط ماه نومبر در شرایطی که تردیده‌ها و ناتوانی او همه قطعاعات را به مرز نا امیدی کشانده بود و وقتی دیگر هیچ کدام، نه سربازان اروپایی و نه سربازان هندی، توان روحی لازم برای رویارویی با افغان ها را نداشتند، مذاکره ها با رؤسای افغان آغاز شد و طی آن مک ناتن به قتل رسید. برف زمین ها را پوشانده بود و مواد غذایی بیش از پیش نایاب شده بود. در اول جنوری قرارداد تسلیم به تصویب رسید. و تمام خزانه باید مبلغ ۱۹۰۰۰۰ لیور استرلینگ به افغان ها بپردازد و علاوه بر این پرداخت ۱۴۰۰۰۰ لیور دیگر برای آنان باید به امضاء رسد. همه توپخانه و مهمات به استثناء شش توپ شش پوندی و سه توپ کوهستانی، بر جا گذاشته شدند. و باید از افغانستان کاملاً خارج شوند. و رؤسا قول داده بودند که غذا و آذوقه در اختیار آنها بگذارند. ۵ جنوری بریتانیایی ها با ۴۵۰۰ نظامی و ۱۲۰۰ غیر نظامی عقب نشینی خود را آغاز کردند. راه پیمائی کافی بود که آخرین بازمانده تفاوت نظم نظامیان و غیر نظامیان در هرج و مرج غیر قابل علاجی محو شود و هر مقاومتی را امکان ناپذیر کند. سرما، برف و کمبود مواد غذایی به همان شکلی که در عقب نشینی ناپلئون پس از رها کردن مسکو، اتفاق افتاد بود، تکرار شد. با این تفاوت که به جای کوزاک ها<sup>۲۱</sup>، این بار تیراندازان ماهر افغان از بلندی ها با حفظ فاصله و با تفنگ های سر پر دوربرد به روی بریتانیایی ها تیراندازی می کردند. رؤسائی که قرارداد پایان جنگ را امضاء کرده بودند، نمی توانستند و نمی خواستند جلوی قبایل کوه نشین را بگیرند. گذرگاه خرد- کابل تقریباً به گورستان همه ارتش تبدیل شد، و آن تعداد اندکی هم که از این گذرگاه جان سالم به در برده بودند، کمتر از ۲۰۰ اروپائی را تشکیل می دادند که آنان نیز در گذرگاه جگدک کاملاً نابود شدند.

فقط یک مرد و آنهم دکتر برایدون<sup>۲۲</sup> بود که به جلال آباد رسید و واقعه را تعریف کرد. با وجود این چندین افسر به دست افغان ها اسیر شده بودند. جلال آباد توسط لشکر سیل<sup>۲۳</sup> محافظت می شد. با این که دستور گرفته بود کشور را تخلیه کند، شهر را ترک نکرد، نات نیز در قندهار همین کار را انجام داد<sup>۲۴</sup>. غزنی سقوط کرده بود و حتا یک سرباز هم در محل دیده نمی شد و صدای توپخانه ای به گوش نمی رسید، و همه سربازان هندی در اثر ناسازگاری با آب و هوای منطقه از پا درآمده بودند. در این مدت، مقامات عالی بریتانیایی در مناطق مرزی با اولین اخبار از حوادث مصیبت بار کابل، قطعاعاتی را در پیشاور به قصد تقویت نیروها در افغانستان متمرکز کردند. ولی عبور و مرور به سختی امکان پذیر بود و سربازان هندی نیز پیوسته فوج فوج بیمار می شدند. جنرال پالک<sup>۲۵</sup> در ماه فیبروری فرماندهی را به عهده گرفت، و در پایان مارچ ۱۸۴۲ نیروهای کمکی دریافت کرد. او از گذرگاه خیبر عبور کرد و به یاری سیل به جلال آباد آمد و ظرف چند روز همه تهاجمات افغان را با شکست مواجه کرد<sup>۲۶</sup>. لرد النبورگ<sup>۲۷</sup> که از این پس والی اعظم هندوستان بود، فرمان عقب نشینی از افغانستان را صادر کرد، ولی نات و پولاک به بهانه مشکلات ترابری به

<sup>21</sup> «کوزاک ها را باید از قزاق ها تفکیک کنیم، متأسفانه اکثر شرقی ها و غربی ها این دو را یکی گرفته مرتکب اشتباه می گردند، معروفترین کوزاک ها در داستان «تاراس بولبا» است.»

<sup>22</sup> Docteur Brydon

<sup>23</sup> Sale

<sup>24</sup> «آنها نمی توانستند محل را ترک نمایند زیرا از چهار طرف در محاصره آزادیخواهان قرار داشتند.»

<sup>25</sup> Général Pollock

<sup>26</sup> خلاف اطلاعاتی که انگلس درباره امیر دوست محمد خان داشته است، «هیچ مقاومتی به علت خیانت «امیر دوست محمد خان» و پسرش «وزیر اکبر خان» صورت نگرفت، انگلیسها به منظور تقویت روانی عساکرشان در هند و حفظ حیثیت امپراتوری شان به چنین دروغهایی متوسل شده متأسفانه نویسنده نیز آنها را باور نموده است.»

<sup>27</sup> Lord Ellenborough

فرمان عمل نکردند. سرانجام در آغاز ماه جولای افکار عمومی لرد النبوروگ را وادار کرد تا جهت اعاده حیثیت و باز سازی وجهه و مقام ارتش بریتانیا دست به کار شود. در نتیجه، او فرمان حرکت به طرف کابل و قندهار و جلال آباد را صادر کرد. در اواسط ماه اگست، پالک و نات حرکتشان را با یکدیگر هماهنگ کردند، و ۲۰ اگست پالک به سوی کابل حرکت کرد. در گندمک یک قطعه افغان را تارو مار کرد، و ۲۳ اگست گذرگاه جگدلک را به تصرف در آورد. ۹ سپتمبر نیروهای متحد دشمن را در هم شکست. ۱۳ سپتمبر در حاشیه تیزین اردو زد<sup>۲۸</sup>.

۱۵ سپتمبر به پای دیوارهای کابل می رسد. در این مدت، نات قندهار را ترک کرده بود و با تمام نیرو به سوی غزنی می تاخت، و پس از چند درگیری مختصر، نیروهای افغان را به شکل قابل توجهی خنثی کرد. ۳۰ اگست، غزنی را به تصرف در آورد. ۶ سپتمبر دشمن شهر را ترک می کند. با تخریب استحکامات شهر شکست تازه ای به افغان ها و مواضع نیرومند علی خان وارد می کند. ۱۷ سپتمبر به نزدیکی های کابل می رسد و پالک فوراً با او ارتباط برقرار می کند. شاه شجاع مدت ها پیش توسط یکی از رؤسا به قتل رسیده بود و از آن پس هیچ دولت رسمی در افغانستان وجود نداشت، پسرش «فتح جنگ» اسماً شاه نامیده شده بود. پالک یک قطعه سوار برای نجات زندانیان کابل می فرستد، ولی زندانیان که موفق به خریداری کردن زندانیان ها شده بودند در راه به ملاقات او می آیند. برای انتقام، بازار کابل تخریب شد و بسیاری از ساکنین شهر را به قتل رسیدند. روز ۱۲ اکتوبر بریتانیایی ها شهر کابل را ترک می کنند و از طریق جلال آباد و پیشاور به هند باز می گردند. «فتح جنگ» که موقعیت خود را در خطر می دید در پی آنها رفت. دوست محمد از اسارت آزاد می شود و سلطنت خود را باز می یابد.

این بود تلاش بریتانیایی ها و شیوه آنان برای تحمیل شاهزاده مورد نظر خودشان در افغانستان.<sup>۲۹</sup>

ادامه دارد

---

<sup>28</sup> قبلاً در این مورد توضیح داده شده است و گفته شده است که هیچ جنگی در محل گندمک صورت نگرفت بلکه مقاومت های پراکنده مردم بومی را بزرگ معرفی نموده اند

<sup>29</sup> سخن پایانی رفیق "موسوی" درباره مقاله «افغانستان» نوشته انگلس :

این نوشته با کمال تأسف در بسا موارد دقیق نیست به خصوص لشکر کشی انتقامی انگلیسها که کلاً به اساس توافق با "امیر دوست محمد" صورت گرفته و ارتش انگلیس در تمام طول راه از قندهار الی کابل و با هم از جلال آباد الی کابل آن را به وسیله جارچی ها اعلام می داشتند و علت اساسی عدم مقاومت افغانها علیه آن تهاجم بود، هیچ سخنی به میان نیاورده است.

این را هم تذکر نداده است که وقتی پیام انگلیسها با عینک و قطی نصور (انفیه دان) امیر دوست محمد خان به وزیر اکبر خان پسر امیر دوست محمد خان رسید و وی می خواست مخالفت نماید، انگلیسها آشکارا اعلام داشتند که هرگاه توافق با دوست محمد عملی نشود ما نامبرده را با تمام اهل و عیالش که حدود ۱۵۰ زن و کودک می شد، همه را به انگلستان فرستاده و به اساس قوانین مسیحی، زنها می تواند مورد استفاده جنسی دیگران قرار بگیرند.

این را هم ننوشته اند که وقتی نیرو های نات از قندهار به غزنی می رسد، شهر را نیروهای مقاومت رها کرده و هیچ گونه جنگی برای تصرف آن شهر صورت، نگرفت. این را هم ننوشته اند که جنرال نات همراه با "راولسن" مستشرقی که با وی همراه بود، یک دروازه سوخته را از شهر غزنی برداشته، با خود به هند آوردند و ادعا کردند که دروازه صندل معروفی را که سلطان محمد غزنوی از هند با خود به غزنی برده بود، جهت خوشنودی هندی ها به جایش برگردانیده اند.

این را هم ننوشته اند، که وقتی نیروهای جنرال پالک و سیل از یک سو و جنرال نات از سوی دیگر وارد شهر کابل شدند، به مثابه انتقام، توحش استعماری شان را نشان داده داده ضمن کشتن مردم عادی شهر کابل، "چهارچته" شهر کابل را که گذشته از مرکزیت اقتصادی، سابقه تاریخی چند صد ساله داشت، کاملاً به آتش کشیده، تا به آخر آن را سوزانند. ....